

ساعاتی با پروفیسور فریدون فضیلت



پژوهشگر حکمت و عرفان ایرانی و استاد برجسته زبان های

پارسی، اوستایی، پهلوی، سانسکریت و عربی

« مصاحبه، نگارش و ویرایش: فرید شولیزاده »

نخستین بار در اواخر سال 81 بود که جلد سبز رنگ دفتر اول از کتاب سوم دینکرد در قفسه کتابفروشی بین الملل اهواز نظر مرا به خود جلب کرد، برای شخص من که نگاه ویژه‌ای به متون پهلوی دارم، دیدن به نوعی يك شروع از ترجمه بزرگترین متن پهلوی که لبریز از مباحث فلسفی و عرفانی است، بسیار هیجان‌انگیز بود، تلاش‌هایی صورت دادم تا با پژوهنده ارتباط برقرار کنم که متأسفانه بنا به دلایلی میسر نشد. سال 84 پس از 4 سال وقفه و این‌بار با يك ناشر جدید دفتر دوم از کتاب سوم به زیر چاپ رفت، بخت با من یار بود و توانستم تلفن منزل مترجم را بدست آورده و در چند نوبت در يك‌سال و نیم گذشته با ایشان در تماس باشم و جویای حالشان و پرسان کارشان شوم. از يك‌سو مایه‌ی تأسف من بود که می‌دیدم تلاشی چنین بزرگ (اگر کمتر از ترجمه استاد پورداوود از اوستا نباشد دست کم با آن برابری می‌کند) مورد بی‌مهری جامعه‌ی ایرانی قرار گرفته است (فروش تنها 500 نسخه از دفتر اول) و از

سویی دیگر مایه‌ی خرسندی و شادمانی بسیار من بود که مشاهده می‌کردم انسان‌هایی چنین آزاده و ازخودگذشته در راه حفظ و احیای فرهنگ راستین این سرزمین می‌کوشند.

این کهنترین بر خود بایسته دیدم که با حضور در محضر استاد فضیلت و انعکاس چکیده‌ای از پژوهش‌های ایشان، به‌عنوان فردی از پیکره‌ی جامعه بزرگ ایرانی دین خویش را نسبت به خدمات ایشان ادا کنم، باشد که پذیرفته و پسند یزدان باشد. در این نشست‌ها نهایت کوشش برآن بوده تا با اجتناب از خط مشی‌های کلیشه‌ای بیشتر بسترهای علمی موردنظر پژوهشگر گرامی مورد کندوکاو قرار گیرد... لازم به ذکر است آنچه از نظر گرامیتان می‌گذرد نتیجه سه جلسه نشست با استاد است که دو سال پیش بخشی از آن به اختصار در هفته نامه امرداد به چاپ رسید.

(این مصاحبه برای نخستین بار در ایران با استاد فریدون فضیلت انجام می‌پذیرد)

* * *

بنام نامی یزدان

س: با درود خدمت شما استاد گرامی، فکر می‌کنم با زبان پهلوی شروع کنیم؟ زبان و ادبیات پهلوی از نگاه فریدون فضیلت؟

ج: زبان و ادبیات پهلوی قسمتی بزرگ از فرهنگ ما و به‌واقع ریشه و بستر تاریخی زبان فارسی (پارسی) است و یک‌چنین گنجینه‌ای بویژه متن‌هایی که در خود دوره‌ی ساسانی نوشته شده مسیر تکاملی زبان فارسی را نشان می‌دهد، من در پژوهش‌های خودم متوجه شدم که دست‌کم 18 رشته‌ی علمی پژوهشی هست (البته این تعداد را من پیدا کرده‌ام) که مواد خام آن یا از زبان پهلوی مستقیماً فراهم می‌شود و یا زبان پهلوی جزء اساسی و مکمل آن پژوهش است، به زبان ساده‌تر 18 رشته‌ی آکادمیک هست که بدون پژوهش در متن‌های زبان پهلوی، اوستایی، سانسکریت، متن‌های مانوی و ... اصلاً نمی‌تواند به جلو پیش برود. یکی تاریخ تکامل زبان فارسی است، یکی دستور زبان و ساختمان نحوی زبان فارسی است، یکی دین‌شناسی است، اسطوره‌شناسی، فیلولوژی زبان فارسی، ریشه‌شناسی زبان و لغات فارسی، ساختارهای واژه‌سازی و واژه‌شناسی در زبان فارسی، یکی حتی فلسفه است، ارتباط فرهنگ ایرانی با فرهنگ یونان؛ بده بستان‌های مستقیمی که ما با فرهنگ یونان داشتیم که این موضوع در کتاب دینکرد با متون یونانی بویژه متن‌های ارسطو دارد، یعنی دست‌کم 500 جلدی است که ما می‌توانیم رسماً در آثار افلاطون و ارسطو مشابه آن را ببینیم حتی مواردی هست که من با ذکر نام کتاب به‌طور مثال فلان فعل، فلان جمله را به شما نشان بدهم که هم در دینکرد و هم در کتاب ارسطو ذکر شده.

مطالعه زبان پهلوی چه در زمینه‌ی شناخت اسطوره‌شناسی، باورشناسی حتی عقاید دینی و حتی خرافات و عقاید انحرافی ... کمک زیادی کرده‌است، کشف این متن‌های پهلوی به پیشرفت آن 18 رشته کمک بسزایی کرده از این گذشته زبان پهلوی در ترکیب با زبان عربی به‌خصوص زمانی که می‌خواهیم روی مهندسی زبان فارسی کار کنیم در ترکیب با ماده‌های اسمی و فعلی زبان عربی به‌صورت امروزی درآمده و البته این ترکیب یک شبه به‌وجود نیامده است، دست‌کم 600 سال کار شده است تا این ماده‌های اسمی و فعلی زبان عربی را به خورد زبان فارسی دادند ولی بستر تاریخی زبان ما هنوز زبان پهلوی است یعنی زبان امروز ما ادامه‌ی زبان پهلوی و گویش‌هایی است که در زمان ساسانیان رایج بوده... من معتقدم پژوهش بر روی زبان پهلوی و متن‌های پهلوی تنها جنبه‌ی ایران‌پرستانه ندارد بلکه یک جنبه ایران‌شناسانه دارد. هر نوع پژوهش ایران‌شناسی بی‌نیاز از مطالعه‌ی متن‌هایی که به زبان پهلوی و

اوستایي هستند نیست و بدون یاری آن‌ها به هیچ جا نخواهد رسید، یعنی من فکر می‌کنم يك پژوهش اصیل نیست.

س: جناب فضیلت فکر نمی‌کنید زمانی که پهلوي ساساني در ایران شکل گرفت و از زمانی که ماني آن پهلوي خاص خودش را نگاشت تا می‌رسیم به پهلوي دوره‌ي میانه ساساني تا دوره‌ي خسرو انوشیروان که يك سري از متن‌هاي سانسکریتی به پهلوي برگردانده شد الي آخر... این روال که در زبان و ادبیات دوره‌ي ساساني بوجود آمد ما را يك مقدار از آن اصلیت زبان خودمان دور کرد، ما خرده‌اوستا را که نگاه می‌کنیم می‌بینیم در آخرهاي خرده‌اوستا متن قاطبي شده، متن دیگر اوستایي نیست، دیگر نمی‌توانیم بگویم خرده‌اوستا، باید بگویم خرده‌پهلوي بویژه متن‌هاي پازند که مشهودتر است! ببینید این روند باعث شد که ادبیات ایران از آن قالب‌هاي اصیل آریایی و اوستایي خودش دور بماند همین دورماندن می‌بینیم که در اواخر دوره‌ي ساساني بسترهايي را آماده می‌کند که اندیشه‌هاي عربي وارد فرهنگ ایرانی بشود، یکی از تحولاتي که این روند را سرعت می‌بخشید، آمیخته‌شدن پهلوي با متن‌هاي فرهنگ‌هاي دیگر است. به زبان ساده‌تر خیلی خودش را به آن طرف نزدیک کرد تا بازگشت به سوي اصل و گذشته‌ي خودش و به نوعي اصیل‌شدن، ما این مشکل خرده‌اوستا را در خود اوستا و یا گاتهاي ورجاوند نداریم که البته کهن‌بودن سروده‌ها، شرقی‌بودن و دوربودن از مرکز سامی‌هاي اروپا موجب شد که اوستا اصالت خودش را حفظ کند ولي می‌بینیم که پهلوي این‌گونه نیست، پهلوي اشکاني تلفیق‌هايي با یوناني دارد اما پهلوي ساساني بیشتر از این حرف‌ها با یوناني-عربي و آرامي قاطبي شده دلیل را در چه می‌بینید؟

ج: اجازه بدهید من این سوال را از جنبه‌ي وطن‌پرستانه پاسخ ندهم بلکه يك پاسخ آکادمیک به این سوال دهم که رگه‌هاي تعصب‌ورزی در آن نباشد...

ببینید زبان پهلوي يك ویژگی دارد که این ویژگی در زبان‌هاي آلماني و فرانسه نیز هست و این ویژگی به این زبان‌ها قدرت داده تا بتوانند خودشان را به عنوان زبان علم در دنیا مطرح کنند. در زبان پهلوي با هر اسم یا صفتي می‌توان ماده فعلی ساخت، زبان عربي هم چنین قابلیت دارد، این ویژگی در زبان فارسي دري به‌مرور از بین رفته‌است.

چنین زبانی که این‌گونه قابلیت و ویژگی بنیادینی دارد، به صورتی که می‌توان هر اسم و هر صفتي را صرف و از آن ماده فعلی بسازد، نمی‌تواند در يك چارچوب محدود بماند، این زبان اگر بستر داشته باشد؛ گستره‌ي جغرافیایی داشته باشد می‌تواند به يك زبان جهانی و علمی تبدیل شود، اما متن‌هاي پهلوي نشان می‌دهد که زبان پهلوي فقط در حوزه‌ي متون دینی مورد استفاده قرار گرفته، یعنی همان‌طوری مورد استفاده قرار گرفته که در زبان لاتین از لاتین استفاده شده، یا مثل زبان سانسکریت (زبان سانسکریت اصلی را عرض می‌کنم) که برای ثبت و نگارش متن‌هاي دینی به‌کار رفته و به واسطه‌ي پیچیدگی دستوری که این زبان دارد نمی‌تواند زبان گفتاری عامه باشد، یا حتی مثل آن بخش‌هاي خاص از زبان عربي که مخصوص تورات و انجیل است ...

من در حوزه‌ي تحقیق بر روی زبان پهلوي هر مقدار که جلو می‌روم بیشتر احساس می‌کنم که این زبان، زبان ادبی دربار نبوده بلکه عمدتاً زبان روحانیان بوده، به‌واقع بیشتر ابزار نگارش متون دینی به‌وسیله‌ي موبدان و هیریدان بوده است.

من در طول تاریخ تماس و تامل گسترده‌اي میان فرهنگ آریایی و بابلی می‌بینم که این تماس يك پروسه‌ي 1000 و یا 2000 ساله نیست، یادم هست که مرحوم زنده‌یاد مهرداد بهار که اواخر نزدشان می‌رفتم ذکر می‌کردند که ما آن قدر که از بابل گرفته‌ایم به بابل نداده‌ایم و به نوعی ما هم تحت‌تاثیر فرهنگ بابل بوده‌ایم... به نظر من ایرادی هم ندارد، چون نخست این‌که بابل ربطی به تمدن سامی و اعراب بیابان‌گرد ندارد، و دوم این‌که بابل همه‌ي دنیای باستان را تحت‌تاثیر خودش قرار داده بود و این فیض علمی و ادبی میان‌رودان به همه جاي دنیای باستان رسیده و مثل فرهنگ‌هاي مصر و چین درونگرا نبوده بلکه صورتی از فرهنگ بوده که تاثیر خود را بر فرهنگ‌هاي پس از خودش حفظ کرده و به نظر من این نکته ایرادی ندارد، مراوده‌ي فرهنگی ما با

میان‌رودان يك تامل مقطعي و يا کوتاه مانند ساير فرهنگ‌ها نيست بلکه ريشه در اعماق تاريخ دارد. دليل روشن آن هم وجود زيگورات‌هاست يعني چيزي فراي 6 يا 7 هزار سال که چون در حوزه‌ي تخصص من نيست اظهارنظر بيشتري نمي‌کنم. براي مثال يك سند واژگاني ذکر مي‌کنم، امروز واژه‌ي دين که ريشه از واژه‌ي اوستايي به بابل رفته و يا از بابل به ايران؟

س: استاد اين زماني پيدا مي‌شود که ما کهن‌ترين سند را پيدا کنيم و من فکر مي‌کنم کهن‌ترين سند در حال حاضر سروده‌هاي گاتهاست...

ج: سندهايي هست که همين واژه‌ي دين در صورتهاي بابلي آن در نوشته‌هايي در کتيبه‌هاي بابلي ديده شده (واژه "ديبي") واژه ديبي که امروزه به صورت واژه‌ي دبیر شده که تغيير شکل آن در زبان عربي معادل تدبیر و تدبير است با اين حال هيچ‌گاه با اعتقاد کامل نمي‌توان گفت که اين واژه از حوزه‌ي تمدني اين‌ور به آن‌سو رفته و يا بالعکس؟ اين عمق تاريخي اين تامل را نشان مي‌دهد.

س: ببيند جناب فضيلت در دوران باستان به صورت امروز تبادل افکار وجود نداشته و تماس‌هاي فرهنگي يا نبوده و يا بسيار ضعيف و آرام بوده و اين زندگي دهکده‌گونه‌ي جهاني محصول يك قرن اخير است و سيستم‌هاي پيشرفته‌ي ارتباطي، تبادل فکري و فرهنگي ميان مردمان نقاط مختلف جهان را بسيار سهل و آسان کرده است. جامعه‌ي بشري همواره در طول تاريخ پويا و متمایل به تمدن‌سازي بوده است (اين بماند که اين روند در مورد ايران و میان‌رودان سرعت زيادي داشته) اين را ما به طور قطعي نمي‌توانيم بگويم که مثلا 10 هزار سال پيش ما ايراني‌ها با تمدن جيفرت اين استارت را زده‌ايم و به میان‌رودان داده‌ايم و يا مثلا سومري‌ها در میان‌رودان شروع کرده‌اند و به ايران داده‌اند و اصلا هم مهم نيست زيرا وجه جهاني‌بودن فرهنگ و تمدن در آن مهم است؟

ج: من هم معتقدم پافشاري بيهوده در اين راه فقط به تعصبات غير آکادميك دامن مي‌زند و تنها بستر را براي مطرح شدن نظريات احساس‌سازي مهيا مي‌کند.

س: استاد زماني که اين تامل فرهنگي در جهان باستان در پس هزاره‌ها به آرامي شکل مي‌گرفت يك پايه‌ي اصيلش را مي‌توان گفت ايران بود و اين شروع يك روند فرهنگ‌سازي جهاني بود، نيازي نداشتند که ثابت کنند که زيگورات را اول ايراني‌ها ساخته‌اند يا بابلي‌ها؟! اين تامل لازمه‌ي زندگي متمدن بشر است.

ج: و سخن شما را تکميل مي‌کنم که تامل يك مسئله‌ي فراتاريخي است، اما نظر شما را به يك نکته‌ي مهم جلب مي‌کنم و آن خودباختگي فرهنگي است! چه مي‌شود ما آن چيزي را که داريم و نسبتا هم کامل است از دست بدهيم و برويم و امدار نداشته‌هاي يك قوم ديگر بشويم؟!

صحت من بر سر اين است که ما يك زبان کامل به نام پهلوي داريم با اين‌همه توانايي‌هاي بالفعل و بالقوه بعد در نهايت تاسف گروه‌ي از ايرانيان خودباخته مي‌نشينند زبان بسيار قبيله‌اي و بسيار ابتدائي و ضعيف عربي را تبديل مي‌کنند به زباني که متن‌هاي افلاطون و ارسطو به آن ترجمه مي‌شود، اين يعني عقب‌نشيني، ما آن چيزي که خودمان داريم را استفاده نمي‌کنيم اما مي‌آييم بي‌شرمانه يك زبان عقب‌افتاده‌ي قبيله‌اي را که افتخارش اين است که براي شتر 300 واژه دارد و براي شير 60 واژه را تعمدانه ابتدا پرورش مي‌دهيم و سپس به خودمان تحميل مي‌کنيم. من نمي‌خواهم به تعصبات ضدعربي دامن بزنم اما حتي اگر ما اين کار را با زبان ترکي هم کرده بوديم خيانت بود.

ببيند ما آمديم آن داشته‌ها، آن همه فعاليت‌هاي علمي و فرهنگي را کنار گذاشتيم بعد رفتيم يك زبان عقب‌مانده را زنده و پويا کرديم براي شروع هم آمديم و کليله‌ودمنه را به اين زبان ترجمه کرديم، ذره ذره با متن‌هاي ادبي پرورشش داديم تا جايي که در يك دوره‌ي دويست‌ساله ما ايراني‌ها تبديلش کرديم به يك زبان پخته که امثال (حنين ابن اسحاق) و (اسحاق ابن حنين) با آن متن‌هاي پيچيده فرهنگ يوناني را ترجمه کنند و ما بعد برويم دوباره ريزه‌خوار همان متن‌هايي بشويم که خودمان نوشته

و به عربی ترجمه کرده‌ایم و به همان زبان عربی به خودمان تدریس کنیم، نمونه‌ی بارز آن هم این است که شفای ابن‌سینا هنوز به فارسی ترجمه نشده است.

س: شما علت اصلی و ریشه این خودباختگی را در چه چیزی می‌بینید؟

ج: در یک جمله می‌گویم، چهارراه بودن جغرافیایی ایران، یک جبر تاریخی به ما تحمیل شده که ما برای تقا دائما لازم بوده که با نیروهای خارجی به تامل برسیم.

س: جناب استاد فضیلت بحث را تخصصی‌تر کنیم و به پژوهش‌هایی که در دست دارید پردازیم، شما در حال حاضر روی چه پروژه‌هایی کار می‌کنید؟

ج: من در 4 بخش متون اوستایی، پهلوی، سانسکریتی و ترجمه برخی آثار سهروردی از عربی به فارسی به‌طور موازی بر روی 6 پروژه مشغول به کار هستم.

کتاب بزرگ دینکرد - یسنای 3 زبانه (اوستایی، سانسکریتی، پهلوی) - متن پهلوی شکند گمانیک و یچار - و در قسمت متون سانسکریتی بر روی ریگودا و متن اصلی کلیله و دمنه و در بخش عربی بر روی ترجمه متون شیخ اشراق به فارسی خصوصا "حکمت الاشراق که اصلا" آنگونه که شایسته است به فارس ترجمه نشده، کار می‌کنم و به‌طور جداگانه مراحل کارم بر روی هر کدام از آنها را شرح خواهم داد، به قول استاد جناب پروفیسور انوار، سند می‌دهم خدمتان ...

س: فکر می‌کنم استاد از پژوهش بر روی دینکرد شروع کنیم بهتر باشد؟

ج: بله موافقم، ببینید یکی از مواردی که در پژوهش بر روی دینکرد خیلی توجه مرا به خود جلب کرده است ریشه‌ها و رویکردهای بنیادین فلسفه‌ی اشراق نسبت به فلسفه‌ی نور یا همان حکمت خسروانی است، به‌طوری که از دیدگاه من در اینجا فقط واژه‌ها تغییر یافته و اصل و بنیاد فلسفه هنوز همان اندیشه‌ی پاک خسروانی است، تنها چون مبنای ثنویت و تعریف تنوری اخلاقی آن را اشتباه فهمیده بودند و دو گوهر همزاد به‌صورت 2 نیروی متضاد در عالم هستی را به معنای دو خدایی برداشت کرده‌اند و از ترس تکفیر مجبور شدند فلسفه‌ی اشراق را به‌نوعی تعریف کنند و یک‌جوری اسلامیزه‌اش نمایند.

به زبان ساده‌تر فکر کردند که اندیشه‌های اشوزرتشت مبین یک دین دوآلیستی است و اسلام توحید خالص به خود گفتند: که ما فلسفه اشراق را بگیریم و تبدیلش کنیم به توحید خالص و این‌کار را به‌نوعی ابوالبرکات بغدادی و سپس حکیم سهروردی آغاز کردند، منطق آن‌ها این بود که یکی از آن دو گوهر را حذف کنیم و به آن ماهیت عدمی بدهیم، درحالی‌که می‌دانیم در تعریف زرتشت از مکانیزم آفرینش به‌وسیله‌ی پروردگار وجود دو گوهر مینوی و همزاد لازمه‌ی ظهور و تعریف زندگانی و پیدایش اخلاقیات است.

منتهی ایشان در فلسفه‌ی اشراق آمدند و چنین تعریف کردند که اگر جهان نور و ظلمت است، ظلمت ماهیت واقعی ندارد بلکه ظلمت عدم نور است، یا اگر جهان آوردگاه اخلاقی خیر و شر است، شر ماهیت عدمی دارد، ماهیت وجودی ندارد. در صورتی‌که در فرهنگ ایران باستان شر رسماً ماهیت وجودی دارد و چیزی به‌نام ماده ظلمت وجود دارد همان که سرشت دوزخ تاریک است، این‌طور نیست که ظلمت عدم نور است. این تعریف برای اسلامیزه کردن آن چیزی بوده که به غلط فکر می‌کردند ثنویت در بنیاد آفریدگار است، یعنی فکر می‌کردند زرتشتی‌گری دو بن‌انگاری است و به غلط ثنویت اخلاقی دین زرتشتی را ثنویت در آفریدگار تفسیر کرده‌اند و برای آنکه با مذهب یون غشری و اعوام عرب‌زده درگیر نشوند و حکم تکفیر نخورند آمدند و اصل فلسفه را تحریف کردند.

اما خوشبختانه تمام سرنخ‌های اصلی فلسفه‌ی اشراق در دینکرد هست و یکی از کوشش‌های اصلی من هم این خواهد بود یعنی نشان‌دادن سرفصل‌ها و سربخش‌های اصلی حکمت خسروانی که بی‌تردید همه در دینکرد موجود است و دیگری نشان‌دادن کامل فکری ما با یونان (با فلاسفه و بخردان یونان و نه مردمانی که برآستی خودشان بربرها بودند) و دیگر این که چنین متنی (دینکرد) به‌عنوان متنی به زبان پهلوی مورد استفاده‌ی کسانی است که به هر نحوی می‌خواهند روی مباحث

ایران‌شناسی کار کنند چون این کتاب یکی از غنی‌ترین منابع تاریخ اندیشه در ایران است.

س: جناب فضیلت در کتاب استاد محمد جواد مشکور پیرامون دینکرد، بحث‌هایی پیرامون 21 نسل اوستا در زمان ساسانیان می‌شود، می‌خواستم بدانم شما در این پروژه کار بر روی دینکرد به چه صورت عمل کرده‌اید و از چه منابع و کتاب‌هایی یاری گرفته‌اید و سیر تاریخ را چگونه مدنظر قرار دادید و کلاً آیا روی همان مباحثی که فرمودید زوم کرده‌اید یا آنکه روی بحث‌هایی دیگر که در کتاب دینکرد مطرح می‌شود مانند تاریخ و زمان زرتشت و ... هم پژوهشی داشتید؟

ج: پژوهش داشتم، اما درحدی که آن سه نکته را پوشش دهد، من پیش از آنکه به زبان و ادبیات ایران باستان بپردازم با سانسکریت کارم را شروع کردم، ادعا نمی‌کنم که سانسکریت را خیلی خوب فراگرفتم ولی به‌اندازه‌ای که برای این کار لازم است روی سانسکریت کار کردم، در ابتدای شروع کار بر روی کتاب دینکرد متوجه شدم که نویسندگان دینکرد در دوره‌ی ساسانی اوستا می‌خواندند، اما گزارش پهلوی اوستا را، دقت کنید این خیلی نکته‌ی مهمی است!! به‌طور مثال آن‌ها یسنا می‌خواندند اما یسنای پهلوی را می‌خواندند، چرا؟ چون فکر می‌کردند یسنای پهلوی گزارش درست یسنای اوستایی است! موبدان دوره‌ی ساسانی به‌طور جدی فکر می‌کردند که گزارش پهلوی اوستا، گزارش درست اوستا است و بر اساس همین نکته نویسندگان دینکرد از یسنای پهلوی، وندیداد پهلوی و خرده‌اوستای پهلوی به‌طور کلی از گزارش پهلوی اوستا که در دست‌رسان بوده بی‌دریغ استفاده کرده‌اند و تعلیم می‌دادند، دلیلش هم این بوده که ساختمان زبانی گزارش‌های پهلوی در ذهنشان نشسته و وقتی که من به یسنا و وندیداد پهلوی مراجعه کردم متوجه شدم که گزارش‌های پهلوی اوستا جزو کتاب‌های درسی آن‌ها بوده، مثل ما که در گذشته با گلستان سعدی ادبیات فارسی را شروع می‌کردیم و تا آخر عمر الهام گلستان در ذهن ما می‌ماند، می‌دانید که این واقعیت است که ما همین الان هم داریم به زبان سعدی حرف می‌زنیم، یعنی به زبانی حرف می‌زنیم که سعدی برای ما آماده کرده است.

نوآموزان و دین‌آموزان در دوره‌ی ساسانی مانند الهام امروز ما از گلستان سعدی، با گزارش‌های پهلوی اوستا فراگیری زبان و ادبیات را آغاز می‌کرده‌اند، برای همین من لازم دیدم تا کارم را روی اوستا تخصصی‌تر کنم. نتیجه این شد که آمدم گزارش اوستایی اوستا را بر مبنای اوستای گردنیز از بنیاد نوشتم و روش کار کردم. بعد از این مرحله آمدم و روی گزارش پهلوی اوستای دایار کار کردم و به‌طور کامل آن را آوانویسی کردم. در این میان خیلی معجزه‌آسا گزارش سانسکریتی دستور نریوسنگ داوال از یسنا هم بدستم رسید، یکی از دوستان زحمت کشیده بود از کتاب خانه‌ای در فرانکفورت آلمان آن را کپی کرده و برایم ارسال کرده بود.

یکی از کارهایی که من دارم انجام می‌دهم این است که این سه متن را یعنی آوانویسی و واژه‌شناسی متن اوستایی یسنا، گزارش کامل یسنای پهلوی را به‌همراه متن سانسکریتی یسنا دستور نریوسنگ را به‌صورت سه زبانه چاپ کنم، به این صورت که در هر صفحه یک آیه‌ی اوستا، یک آیه‌ی پهلوی و یک آیه‌ی سانسکریتی می‌آید، هات به هات می‌رود تا آخر یسنا و درحال حاضر فقط واژه‌شناسی متن اوستایی نریوسنگ مانده که در مراحل پایانی است و به‌یاری یزدان پس از خاتمه چاپ خواهد شد.

این اوستاشناسی را من برای تکمیل حوزه‌ی کار بر روی دینکرد به پژوهش‌م اضافه کردم.

س: پس استاد درواقع شما درنظر دارید یسنا را از سه گزارش و با سه زبان باستانی در قالب یک کتاب چاپ کنید؟

ج: درست است. یسنایی با واژه‌شناسی اولیه و گزارش پهلوی و سانسکریتی در یک قالب که کمک‌دست من برای کار روی جلد‌های 6 و 7 و 8 و 9 دینکرد خواهد بود. باید عرض کنم که در کنار اوستا متن‌هایی که به من در ترجمه‌ی دینکرد کمک کردند یکی دادستان دینیک است که بسیار راه‌گشا بود، خیلی از واژه‌ها هست که من

املای غلط آنرا در دینکرد می‌دیدم اما صورت درست آن را در دادستان دینیک پیدا می‌کنم. هرچند که خود متن دادستان دینیک هم از جهت تعریفی که سهواً روش شده کم از دینکرد نیست. منتها تعریف املایی در دینکرد بسیار زیاد است. من فقط این را به شما بگویم که تنها در کتاب سوم دینکرد نزدیک به 6000 غلط املایی هست، شاید تعجب کنید 6000 غلط املایی، آن هم فقط در 407 صفحه؟! و این خیلی وحشتناک است زیرا نزول و فقر ادبی کاتبان دینکرد در طول تاریخ را نشان می‌دهد و از این 6000 غلط، هزار تایی آن‌ها واژه را تقریباً غیرقابل قرائت کرده و البته مشاهده کردید که من در ترجمه‌ی کتاب در قسمت‌های متن جاهایی پرانتز با نقطه‌چین می‌گزارم یعنی متن به‌طور کامل افتاده و نیست. در بعضی جاها هم کروش بازم می‌کنم و آن چیزی که مشابه متن ناقص مذکور در متونی چون دادستان دینیک، گزیده‌های زادسپرم، روایات پهلوی، بندهش و یا در روایات اشاووهیشتان و یا در همین یسنای مشابه دینکرد می‌بینم بازسازی می‌کنم.

س: استاد فکر می‌کنم متن روایات اشاووهیشتان به‌شما کمک زیادی کرده باشد. در ترجمه و بازسازی متن دینکرد؟ چون آذرباد پسر امید که نویسنده‌ی روایت است دستی هم در تدوین و نگارش و جمع‌آوری دینکرد داشته بویژه کتاب سوم؟
ج: بله کاملاً درست است. اما یادتان باشد خود تعریفی که در متن‌هایی چون اشاووهیشتان، ماتیکان هزاردادستان، دادستان دینیک و ... شده کم از متن دینکرد نیست. ولی با این وجود حجم غلط‌های املایی در دینکرد بسیار است، این‌ها سواً افتادگی‌ها و جابجایی‌های واژگانی است که مثلاً یک نوآموز جمله‌ای را یادش می‌رفته که بنویسد و آخر متن می‌نویسد، این سواً آن است که یک جمله را به اشتباه دوبار می‌نوشتند و متأسفانه هدف این بوده که فقط صفحه کاغذ را پر کنند و به هیرید و یا موبد نشان بدهند، و نشان بدهند که دستور هیرید مبنی بر کتابت 407 صفحه را انجام داده است.

من مجبورم دائماً متن‌های پهلوی را زیر و رو کنم تا این اشتباهات را اصلاح کنم، از جهت فکری و فلسفی به‌جز آن‌که از یسنای پهلوی و وندیداد پهلوی کمک می‌گیرم مجبورم مطالعه‌ی کاملی روی آثار ارسطو داشته باشم که این اندازه در درک معضلات فلسفی دینکرد به‌من کمک می‌کند، یعنی از متن‌های پهلوی برای جنبه‌ی زبانی و از متن‌های فلسفی ارسطو و بویژه حکمت‌الاشراق سهروردی برای درک فلسفی مفاهیم دینکرد کمک می‌گیرم.

کتاب‌های فیزیک، متافیزیک، اصل حکومت آتن (که این کتاب تامل فرهنگی جدی با ایرانیان را نشان می‌دهد) فضایل و رذایل که واژگان ارسطو عیناً با دینکرد یکی است، به‌طور مثال زمانی که ارس در حال معرفی سیاهی رذایل است واژگان توصیفی او با واژگان تعریفی دینکرد کاملاً یکی است، در اینجا دقت نظر خوانندگان نکته‌سنج کتاب را به ژرف‌کاوی در این مباحث دعوت می‌کنم.

س: استاد شما آذرفرنبغ فرخزادان و آذرباد پسر امید را بیشتر راوی و تدوینگر کتاب می‌بینید یا تئوری‌پرداز دیالوگ‌های عمیق فکری کتاب، به زبان ساده‌تر آن‌ها نویسنده‌ی کتاب هستند یا به بازنویسی آن دست‌یازیده‌اند؟

ج: ببینید من در این مورد بیشتر تمایل دارم که دینکرد را یک مجمع‌الروایات تلقی کنم که آذرفرنبغ و آذرباد پسر امید این روایت‌ها را دوباره بازنویسی کرده‌اند، من چندجا در کتاب پنجم و ششم و نهم با جملاتی برخورد می‌کنم که تشکر می‌کند از فلان خانواده که فلان روایت به‌من داد که 8 نسل در این خانواده بود من بازنویسی کردم و به ایشان بازگرداندم و تشکر کردم... به همین دلیل مورد یادشده که ذکر شد من کتاب را یک مجموعه از روایات می‌دانم و هدف تدوین‌گران این بوده که این کارنامه‌ی دین (معنی دینکرد) را به‌نوعی جمع‌آوری و عرضه کنند.

س: درواقع در آن پروسه‌ی زمانی که مامون به قدرت می‌رسد و یک‌جور جو تساهل و تسامع مذهبی بوجود می‌آید موقعیتی ایجاد می‌شود که فردی چون آذرفرنبغ در دربار راه پیدا کند و موقعیت خاصی برایش ایجاد شود! و ایشان بسیار بسیار استادانه از این موقعیت استفاده می‌کند، زمان را از دست نمی‌دهد با این‌که عمر شریفش کفاف

نمی‌دهد که این کتاب را تمام کند اما در آن موقعیت حساس تاریخی خدمت خودش را به فرهنگ ایران به صورت تمام و کمال انجام می‌دهد؟!

ج: درود بر شما، درود بر شما، من اسمش را گذاشته‌ام فرصت‌طلایی خواجه‌نصیر گونه. عین همان موقعیت‌شناسی که خواجه نصیرالدین طوسی از خودش در قسمتی از تاریخ نشان می‌دهد، ایشان هم از خود نشان می‌دهند. کتاب ماتیکان گجسته ابابیش هم که واقف هستید به ایشان مرتبط است.

س: فکر می‌کنید فضل‌ابن‌سهل (وزیر ایرانی مامون) در ایجاد این فرصت تاریخی نقش داشته است؟ به هر حال فضل‌ابن‌سهل یک زرتشتی بوده و مردی فاضل و دانشمند که در این مورد در کتاب جاودان خرد سخن بسیار گفته شده؟

ج: ببینید یادتان باشد زمانی که دینکرد به تدوین نهایی خودش نزدیک شده بود مقارن بود با حکومت عباسیان و زرتشتیان در ایران یک اقلیت به‌عقب‌رانده شده نبودند و یک جامعه‌ی کثیر با نیروی اجتماعی قوی بودند به‌طوری که می‌توانستند در دربار حرف بزنند و این تنها منوط به فضل‌ابن‌سهل نبوده بلکه یک نیروی اجتماعی است که حرف می‌زند، نیرویی که نمی‌توانستند وجودش را نادیده بگیرند و یا حذفش کنند.

س: استاد قرن چهارم تا پنجم که یک افول گسترده در جامعه‌ی ایرانی بوجود می‌آید، می‌بینیم که هنوز یک‌سری از آتشکده‌های بزرگ روشن هستند و از آنها بهره‌برداری می‌شود ولی با شروع جنگ مذهبی میان اشعریون و رافزیون آتش این جنگ دامن‌گیر جامعه‌ی مزدیسنی هم می‌شود اما در همان زمان هم غیر از حکومت و شغل‌های حکومتی که باید از زیر فیلتر عباسیان می‌گذشت، عمده شغل‌های بیرون از دستگاه حکومت بویژه بازرگانی هنوز در دست ایرانیان زرتشتی بود، برای همین شاید هنوز برش خوبی در جامعه داشتند...

ج: وحتی یکی از دلایل شاید زود مسلمان‌شدن لایه‌هایی از جامعه‌ی ایرانی همین بوده و شمشیر هم کارگر نبوده و اصولاً نیازی هم به شمشیر نبوده و تجار و بازرگانان در زمان فشارهای عباسیان به‌سرعت مسلمان می‌شدند تا سرمایه‌هایشان را حفظ کنند، نمونه‌های معروفش هم در خراسان در زمان حکومت عباسیان اتفاق افتاده...

س: یادم هست در یکی از جلسات که خدمت زنده‌یاد موبد رستم شهزادی (ایدیاد باد) بودم، ایشان فرمودند اگر حقیقتاً امروز دین زرتشتی در ایران هنوز زنده است، دلیلش تنها استقامت و پافشاری عده‌ی کمی از موبدان و دهقانان و کشاورزان است که به کیش نیاکانی وفادار ماندند. علی‌رغم آنکه فشار جزیه کمر آنها را خم کرده بود

...

ج: و من سخن شما را با این کلام تکمیل می‌کنم که اگر منابع این دین هنوز زنده است، تنها دلیلش بلندمندی پارسیان هند در حفظ و ترجمه‌ی این متون است و البته در کنار آن بی‌تعارف کوشش‌های خاورشناسان اروپایی را نباید فراموش کنیم. در غرب روی این متن‌ها کار کردند، روی فیلولوگ، جمله‌بندی‌ها، برایشان گرامر و آناتومی ساختمان زبانی تدوین کردند. باید با خودمان روراست باشیم، خود همین کتاب دینکرد می‌دانید که در یکی از روستاهای ببرد پیدا می‌شود (نسخه مشهور کپنهاگ معروف به نسخه B) این مجموعه‌ی بزرگ کتاب را سوار خر می‌کنند و به هند می‌برند، متأسفانه پارسی‌ها روی آن کار نمی‌کنند و در آنجا آتش حسادت‌ها و اختلاف‌ها باعث از بین رفتن جلد اول و دوم این کتاب می‌شود حتی قسمتی از کتاب سوم هم آسیب می‌بیند، دویست سال کتاب در دست پارسیان بود و روی آن کار نکردند. بعد از 200 سال غربی‌ها کتاب را می‌برند به کپنهاگ و از آن نگهداری می‌کنند. من کپی نسخه‌ی B را از طریق دایره‌المعارف اسلامی برای خودم تهیه کردم، حقیقتاً هم اگر این کتاب در کپنهاگ نبود و در دست خود ما بود یا تا حالا در جزر دیوار پوسیده بود و یا آتش تعصب‌های دینی و کینه‌های شخصی نابودش کرده بود.

س: استاد در غرب چه کسانی به‌صورت تخصصی بر روی دینکرد کار کرده‌اند؟

ج: کتاب سوم را "دومناش" ترجمه کرده، کتاب چهارم را "وست" ترجمه می‌کند، کتاب پنجم را "ماریان موله" کار کرده، کتاب ششم را "شارلو شیک"، هفتم را هم "ماریان موله" و "وست" با هم کار کرده‌اند، هشتم و نهم هر دو کار "وست" است که در

مجموعه کتاب‌های مقدس شرق آمده، حتی کارهای اولیه مانند پیداکردن سر و ته جمله‌ها و نقطه‌گذاری‌های درست را هم آنها انجام داده‌اند. من واقعا زمانی که نسخه‌ی B را نگاه می‌کنم متأسف می‌شوم، می‌بینم جاهایی نقطه‌گذاری شده که اصلا اشتباه است، وسط جملات را نقطه‌گذاری کرده که این نشان می‌دهد کاتب معنی جمله را نمی‌فهمیده. اگر معانی نوشتار را می‌فهمید نقطه‌گذاری‌ها اینقدر اشتباه نبود. متأسفانه این مسئله نشان می‌دهد در طول زمان ادبیات پهلوی در حال فراموش شدن بود. کسانی که با متون خطی پهلوی سر و کار دارند می‌دانند که جای صحیح نقطه‌ها چقدر در ترجمه‌ی صحیح متن مهم است، به‌جز نسخه‌ی B، نسک مدن و ترجمه‌ی سن‌جانا هم منابع خوبی برای کارهای پژوهشی هستند.

من معتقدم که هیچ کاری مقدس‌تر از زنده‌کردن يك فرهنگ نیست، بویژه چنین فرهنگ مقتدری که نام بزرگ مردی چون زرتشت را یدک می‌کشد. فرهنگی که در پس هزاره‌ها اسباب و مایه‌ی سرفرازی قوم آریایی شده، نه از آن‌جهت که زرتشت مردی آریایی‌تبار بود، از آن سبب که آریایی‌ها نسبت به سایر قوم‌ها این پیام را بهتر دریافت کردند و با گوش دل شنیدند و با دیده‌ی خرد در زندگانی به‌کار بستند.

س: جناب فضیلت فکر نمی‌کنید یکی از دلایل کوشش‌های آذرفرنبغ در تدوین دینکرد به‌نوعی ارایه يك خلاصه از اوستای 12 جلدی ساسانی بوده؟ و یا به‌نوعی روایت تاریخی دین مزدیسنی از کی‌گشتاسب تا خسرو قبادان؟

ج: من فکر می‌کنم انگیزه‌ی اصلی، نگهداری از روایات و متون بوده و ...! بله به‌نوعی هم نگهداری از اوستای ساسانی بوده، اما یادتان باشد بعد از آن‌که دینکرد تدوین می‌شود تا مدت‌ها افرادی بودند که در متن‌ها و نوشتارهایشان رجوع می‌دادند به 21 نسک اوستای ساسانی که نشان می‌دهد بعد از تدوین دینکرد هنوز هم این 21 نسک وجود داشته و شاید احوال‌کاری خود ما ایرانیان و هجوم دشمنان جدید و یا آتش تعصب‌های فردی و کشمکش‌های داخلی به‌نوعی باعث از بین رفتن آن شده.

س: جناب فضیلت فکر نمی‌کنید یکی از دلایل تدوین دینکرد همین دورشدن تدریجی مردم از اوستای ساسانی بوده؟ یعنی پرکردن شکاف میان عوام مردم با 21 نسک اوستا؟

ج: نه از دیدگاه من خلاصه‌ای که صورت گرفته برای خواص و به‌منظور ایجاد يك درس‌نامه بوده، توجه کرده باشید من روی کتاب هم حك کردم درس‌نامه دین مزدایی، این کتاب در هیریدستان و چاشته‌های دینی تدریس می‌شده، دین‌آموزان به‌صورتی طبقه‌بندی‌شده مطالب این کتاب را فرامی‌گرفتند، به‌واقع این کتاب مکتوب آکادمیک موبدان بوده است.

س: سخن شما متین، اما خود متن به‌واسطه‌ی غلط‌های املايي متعدد اینگونه نشان نمی‌دهد؟

ج: این غلط‌های املايي در پی هزار سال به‌وجود آمده.

س: اگر دست خواص بود که نباید چنین مشکلی پیش می‌آمد؟

ج: در ابتدای تدوین کتاب مشکلی از این جهت وجود نداشته، پس از تدوین و درگذر زمان و در دست نوآموزانی که وظیفه‌ی کتابت متن را به‌عهده داشته‌اند، این ایرادها ایجاد شده‌اند.

س: متن کتاب تا آن‌حد هم سنگین نیست که عوام از درك آن عاجز باشند؟

ج: برای زمان و دانش امروزی ما سنگین نیست، برای دوران خودش کتابی سنگین از نظر مفاهیم بوده است.

س: استاد، من فکر می‌کنم برای آن‌زمان که مردم با خود اوستای اصلی سر و کار داشته‌اند، بالطبع متن و مفهوم اوستا سنگین‌تر از متن پهلوی دینکرد بوده؟

ج: مردم سر و کار داشتند ولی فقط می‌خواندند و حفظ می‌کردند، مثل آنکه ما الان در جامعه حافظ قرآن زیاد داریم ولی متن عربی را حفظ می‌کنند و همه‌ی فلسفه و مفهومی را نمی‌دانند و اکثریت مردم قادر به درك معنای عربی نیستند.

س: استاد، کتاب بر مبنای همین طبقه‌بندی و فصل‌بندی خودش تدریس می‌شده؟

ج: این را دقیقا نمی‌دانم!

س: منظور من این است که در هیبریدستان از کتاب اول آغاز می‌کردند تا کتاب نهم؟
ج: ببینید کتاب سوم بی‌تردید شامل مفاهیم بسیار سنگینی است، من خودم متقاعد شدم که دینکرد هزاردر که معروف است واقعیت دارد، واقعا هزار فصل بوده، خود کتاب سوم به تنهایی چهارصدویست و خرده‌ای فصل است. درضمن اگر قبول کنیم که کتاب‌های مفقوده‌ی اول و دوم هرکدام 250 فصل بوده، کتاب طبیعی می‌نماید. من بارها با فصل‌هایی در کتاب برخورد می‌کنم که به مطالب فصلی‌هایی در کتاب‌های اول و دوم ارجاع داده می‌شوند و دیگر متناسفانه در دسترس نیست. شما اگر دقت کرده باشید من بحث‌های مثلثاتی در دینکرد پیدا کرده‌ام، مباحثی پیرامون Sin (سینوس) و Cos (کوسینوس). در بعضی جاها هم بحث بر روی کره زمین می‌شود، جاهایی در کتاب هست که در مورد خسوف و کسوف بحث می‌شود، در جاهایی از دینکرد سال به ثانیه محاسبه شده به طوری که مطرح می‌کند 365 روز و 6 ساعت و چقدر خرده‌ای از ساعت، بعد توضیح می‌دهد که چرا سال کبیسه درست شده، کسوف چرا به وجود می‌آید، در همان 42 بند که پیرامون نجوم بحث می‌شود بیش از 80 نکته نجومی را مطرح و شرح می‌دهد.

این نشان می‌دهد کوشش داشتند به هر قیمتی که شده در هر حوزه‌ی علمی دست‌کم یک سرفصل از خود به‌جای بگذارند، حالا یا متن‌های پیچیده‌تری در اختیار داشته‌اند که بعدها به مرور به دین‌آموز می‌آموخته‌اند یا این‌که همان‌طور که شما فرمودید می‌خواستند به هر قیمتی همین چیزی را که از کتاب‌سوزی‌های اعراب باقی مانده بوده به هر نحوی حفظ کنند.

روش معمول به این شکل بوده که در چاشته‌ها در بدو شروع آموزش به دین‌آموز زبان پهلوی را می‌آموختند، سپس گزارش پهلوی اوستا، و در مرحله‌ی بعد دینکرد قرار داشت.

از دیدگاه ساختمان زبانی شما نثر یسنای پهلوی را به‌وضوح در متونی چون نامه‌های منوچهر، گزیده‌های زادسپرم، بندهش می‌بینید. هر کدام از این اندیشمندان به‌اندازه‌ی ظرفیت ذهنی خودشان از گزارش پهلوی اوستا الهام گرفته‌اند و متأثر از قواعد دستوری آن هستند، مثل تحت تاثیربودن ادیبان زمان ما از گلستان سعدی. شما می‌دانید گلستان در ذهن و زبان ما ایرانی‌ها 600، 700 سال است که حضور دارد، ما همین الان داریم به زبان سعدی حرف می‌زنیم، تکامل زبان دري با سعدی به سقف خودش رسید، مشابه این حضور را گزارش پهلوی اوستا در ذهن و زبان موبدان داشته و زمانش هم خیلی طولانی است. رد پای آن هم در تک‌تک متون پهلوی مشهود است. برای خود من متن گزارش پهلوی اوستا وسیله‌ی راه‌گشایی است برای زمانی‌که در ترجمه‌ی متون پهلوی با مشکل مواجه می‌شوم. در اینجا توجه شما را به یک نکته‌ی دیگر هم جلب می‌کنم و آن این است که هیچ‌گاه فراموش نفرمایید که موبدان و هیبریدانی چون آذرفرنگ و آذرباد پسر امید و حتی موبدانی چون آذرباد مارسپند و روشن با چه سختی‌هایی زندگی می‌کردند و یک کتاب می‌نوشتند!

شما الان تشریف می‌برید سر کوچه و یک بسته 500 تایی کاغذ A4 می‌خرید به بهایی بسیار ناچیز، ولی آنها برای تهیه‌ی 500 برگ کاغذ باید از شهری به شهر دیگر سفر می‌کردند، نور برق نداشتند که تا 12 شب کار کنند، کامپیوتر نداشتند تا اطلاعاتشان را ذخیره کنند. من بیش از هزار بار به مواردی برخورد کردم که یک واژه را در متن اشتباه نوشته و درستش را بعد از همان واژه‌ی غلط تکرار کرده، چون امکاناتی مثل کاغذ و دوات برای دوباره‌نویسی نداشتند، اینقدر در مضیقه بودند که جرات نداشتند یک کاغذ را دوباره از نو بنویسند و پاک‌نویس کنند یا حتی یک کاغذ را خط بکشند، من کپی خطی دادستان دینیک را دارم توی هر صفحه دست‌کم 20 واژه خط‌خورده هست که دوباره درستش را کنارش نوشته‌اند، به‌نوعی هم چرکنویسشان بوده هم پاک‌نویسشان. دینکرد خط‌خوردگی ندارد اما عملا چرکنویس است. این همه مضیقه‌ای که ایشان داشته‌اند نشان می‌دهد ما با این امکاناتی که داریم شاهکار نمی‌کنیم که دست‌نوشته‌های آن پاک‌مردان را ترجمه می‌کنیم، باور کنید آن موبدها هزاران بار از ما دانشمند بودند که با چنان امکاناتی، با آن شرایط سخت این دانش را برای من و

شما نگهداری کردند که امروز من و شماي ایرانی صاحب حافظه‌ي تاریخي باشیم که در سخت‌ترین بحران‌های روزگار دچار آرزایمر تاریخي نشویم، ببینید من معتقدم ما اگر امروز کوشش می‌کنیم و این متون را زنده می‌کنیم تا به نسل‌های بعد انتقال پیدا کند فقط يك وظیفه است يعني ما به وظیفه‌ي خودمان عمل می‌کنیم ولي اگر کوتاهی کنیم ننگ است و مایه‌ي شرمساری ما خواهد بود در برابر نسل‌های آینده.

س: همان سخن مشهور دکارت استنباط می‌شود، من می‌اندیشم پس زنده‌ام!! وقتی قوه‌ي اندیشیدن و ابراز فکر کردن و خودشناسي از يك جامعه سلب شود، آن جامعه به‌سوي پرتگاه نیستی توف داده می‌شود.

ج: بله کاملاً درست است. فرهنگ و ادبیات ایران باستان به‌قدری قوی است و ما ذخیره‌ي فکري نیرومندی از آن داریم که من کمتر ملت و تمدنی را در طول تاریخ می‌بینم که تا این حد به درجه‌ي کمال و حکمت رسیده باشد و این پشت‌گرمي بزرگی است برای ما تا به افق‌های آینده خوش‌بین باشیم به‌شرطي که خودمان را بشناسیم. ببینید از من پرسش می‌کنند که مثلاً در قرن 21 چه نیازی به شناختن اوستا و یا فرهنگ آتش و حکمت خسرواني داریم؟ می‌گویند اوستا يك متن کهنه و خاک‌گرفته است؟! آمریکا دارد در مریخ فرود می‌آید و مثلاً کشفیات فضایی ناسا به فلان مرحله رسیده، شما نشست‌ه‌اید په‌لوي یا اوستا و یا سانسکریت کار می‌کنید؟! جوابش خیلی روشن است: شما يك تمدن به‌من نشان دهید که در مریخ فرود بیاید و در حوزه‌ي فرهنگی کارهای زیربنایی نکرده باشد.

يك تمدن به من نشان دهید که ریشه‌ي فرهنگی تاریخي نداشته باشد ولي بتواند جلوي سيل، زلزله، وبا و بلایاي دیگر مقاومت کند؟ بالاخره این دروغ نیست که ما سه ساله بم را ساختیم؟! و این ربطی به هیچ حکومت خاصی هم ندارد، يك روحیه‌ي ملی است که این پشتکار را به‌وجود می‌آورد. شاید اگر همین اتفاق در پاکستان یا عراق و ترکیه روی داده بود مردم تا 10 سال دیگر هم نمی‌توانستند آن شهر را بسازند، نمی‌شود يك ملتی در مریخ فرود بیاید اما بن‌مایه‌های فرهنگی خودش را شناخته باشد.

س: استاد فضیلت شما روی کتاب شکند گمانیک و پچار (گزارش گمان شکن) نوشته مردان فرخ اورمزد داد، چقدر کار کرده‌اید؟

ج: شما آیا این متن را مطالعه کردید؟ چقدر با این متن آشنایی دارید؟

س: بله من متن را خواندم اما به‌صورت پراکنده چون ترجمه‌ي واحدي از کتاب وجود ندارد، منتهی چند سال پیش خانم دکتر پروین شکیا در آمریکا برای رساله‌ي دکترای زبان و ادبیات فارسي خودشان متن پازند گزارش گمان شکن را به فارسي روان ترجمه کردند، منتهی متن يك‌نوع روان‌نویسی است تا ترجمه‌ي واژه به واژه و بیشتر شبیه ترجمه‌ي روایات امید ایشاو‌هیشتان خانون نه‌زت صفای اصفهانی است و آن جذابیت آکادمیک را ندارد، شما اگر به ترجمه‌ي صادق هدایت از فصل‌های آخر کتاب توجه کنید می‌بینید که هم برگردان واژه به واژه هست و هم به‌طور جداگانه ترجمه‌ي روان و آزاد

...

می‌دانید استاد بنیاد و تئوری این کتاب با سایر متون په‌لوي فرق می‌کند. دین مزدیسني در دوران ساسانی، دین رسمي کشور است از این‌رو چون اکثریت نفوس ایران بزرگ پیرو این کیش هستند نیازی به نوشتن متون پیکاری و مکاشفات اثباتي علمي و فلسفي در نشان‌دادن حقانیت دین زرتشتي نیست، اما پس از حمله‌ي اعراب و ورود دین جدید می‌بینیم که فردی چون مردان‌فرخ در نقد علمي و فلسفي سایر ادیان رایج در آن روزگار و اثبات استدلالی حقانیت مزدیسني دست به نگارش چنین کتابي می‌زند. ببینید هنوز در آن زمان هویت ملی و این‌که (من کی هستم) در خطر نیست، پیکان به‌سوي هویت دینی رایج است و این بینش دینی است که در معرض هجوم فرار گرفته است، به‌همین دلیل است که می‌بینیم در این دوران هنوز ایرانیان به فکر شاهنامه‌نویسی نیفتاده‌اند بلکه تلاش‌ها هنوز معطوف به حفظ سنگر مذهبي است. از این‌رو است که استاد شاهدیم در این دوران از تاریخ ایران تلاش‌ها بیشتر در راه حفظ متون دینی و تدوین کتبی چون دینکرد و شکند گمانیک و ... است و

البته گمان من بر این است که شاید کتاب‌های متعددی مانند گزارش گمان شکن بوده اما بنا به دلایلی امروز به دست ما نرسیده و از بین رفته؟!

ج: درود بر شما، آفرین این سخن آخر خیلی نکته‌ی مهمی است، من اراده‌ی بسیار بزرگ و روحیه‌ی فوق‌العاده‌ای را در نویسنده‌ی این کتاب می‌بینم. اندیشه‌ی او دریای لایزال‌ی است از بینش و حکمت فکری عامه‌ی افکار و مذاهب دوران خودش. فن بیان و شیوایی قلم به استدلال‌های او قدرت تاثیرگذاری خاصی می‌بخشد. استفاده‌ی به‌موقع از تمثیل‌های قانع‌کننده و قراردادن خواننده در یک شاهراه اطلاعاتی به نسبت زمان خودش این امکان را به شما می‌دهد که رسیدن به حقیقت یقین از دیدگاه او را با شک فلسفی تجربه کنید.

حالا یک نکته‌ی جالبی را هم برای شما نقل می‌کنم، من در حدود فصل‌های 230 کتاب سوم دینکرد بود که متوجه شدم دو تا سرفصل یا تیتراژ داریم ولی متن موجود نیست و تیتراژها به هم چسبیده‌اند، چون دیدید که کتاب دینکرد مانند شایست و ناشایست هر فصل یک سرنامه یا تیتراژ دارد و پس از آن یک متن که آن تیتراژ به نوعی خلاصه مفاهیم آن فصل یا متن است. این ساختمان ادبی و زبانی دینکرد است و معمولاً کلمه‌ی اول این سرفصل از نظر مفهومی و نوع ساختار ادبی بسیار سنگین است، به طوری که گاهی در زمان ترجمه، وقتی من این کلمه را معنی می‌کردم به نوعی متوجه می‌شدم که کل این فصل پیرامون چه نکاتی است. عرض می‌کردم در حدود فصل 230 کتاب سوم با سرفصلی طولانی مواجه شدم که متنی در پی آن نیامده بود، به ترجمه‌ی انگلیسی دستور پشتون سن جانا رجوع کردم، دیدم ایشان متوجه این قضیه نشده‌اند و یک دست ترجمه کرده‌اند. به ترجمه‌ی فرانسوی دومناش مراجعه کردم دیدم ایشان متوجه این قضیه شده‌اند و چون دومناش خودش هم روی شکند گمانیک و بیچار کار کرده بود، می‌دانست که این فصل مفقوده‌ی دینکرد همان فصل نهم کتاب شکند گمانیک است. چون این فصل با همین عنوان و همین سرفصل در کتاب شکند گمانیک آمده، اگر ابتدای دیباچه‌ی کتاب شکند گمانیک را هم مطالعه بفرمایید می‌گوید مردان فرخ که این جرعه از خواندن دینکرد در او ایجاد شد، می‌گوید این بذری بود که آذرفرنبغ و آذرباد پسر ماراسپند پاشیدند...

حال چرا این کار را کرده نمی‌دانم، به جای آنکه متن را بازنویسی کند، کتاب را از آذرباد پسر امید گرفته، آن فصل از کتاب را قیچی کرده و گذاشته در کتاب خودش و چون دینکردی که در دست آذرباد پسر امید بوده همین کتاب مادر در حال تدوین بوده پس از آن تمام رونوشت‌ها جای خالی این فصل را نشان می‌دهد، در نتیجه ما در دینکرد امروزی سرفصل را داریم، تیتراژ را هم داریم اما متن خود فصل را نداریم. فقط شانسی که آوردیم این بود که این کتاب شکند گمانیک پیش از آنکه از بین برود به وسیله‌ی موبد بزرگ پارسیان نریوسنگ به سانسکریت ترجمه شد. البته ترجمه‌ی سانسکریتی پسنا هم کار ایشان است، متأسفانه زمانی که متن به سانسکریت ترجمه می‌شود و بر اساس آن گزارش پازند تهیه می‌شود، پس از مدتی اصل متن پهلوی از بین می‌رود، بالطبع آن فصل دینکرد هم با آن از بین می‌رود.

من چون به سانسکریت تسلط دارم روی هر دو متن، ترجمه‌ی سانسکریتی نریوسنگ و متن پازند شکند گمانیک کار کردم، آن فصل گم‌شده‌ی دینکرد را از نو استخراج کردم و در دفتر سوم از کتاب سوم دینکرد این فصل مفقوده را با آوانویسی پهلوی به اضافه‌ی واژه‌شناسی اولیه و یک ترجمه آورده‌ام.

من برای کار روی شکند گمانیک و بیچار اولین کاری که کردم، یک کپی از متن سانسکریتی کتاب را از طریق پارسیان هند و کتابخانه‌ی بزرگ دستور مهرجی رانا تهیه کردم. متن پازند را هم از طریق کتابخانه اردشیر یگانگی کپی کردم و برای شروع آدم متن سانسکریتی را از بنیاد برای خودم نوشتم به صورتی با فاصله تا بهتر بتوان واژه‌شناسی اش کرد.

بعد از آن ترجمه‌ی انگلیسی وست از شکند گمانیک را تهیه کردم و آن را هم بازنویسی کرده و روش کار کردم. در این پروژه من هر چهار متن سانسکریتی، پازند، ترجمه‌ی فرانسوی، ترجمه‌ی انگلیسی را با هم به کار گرفتم. دارم وسوسه می‌شوم

اگر بشود به کمک متن پازند و متن سانسکریتی، متن پهلوی را بازسازی کنم و معتقدم این بزرگترین کاری است که می‌توان بر روی کتاب شکنندگان انجام داد. در ترجمه‌ی شکنندگان متوجه شدم که در آن فصل نهم شکنندگان که فصل مفقوده‌ی دینکرد است، مردان فرخ برعکس دیگران که متأثر از متن پهلوی یسنا هستند، ایشان بیشتر تحت تأثیر ادبیات دینکرد هستند و هنری خاص به خرج داده، در پنج فصل اول کتاب، ایشان در بحث‌های فلسفی دست به واژه‌سازی زده یعنی واژه‌هایی را ساخته که ما در متون پهلوی دیگر نمی‌بینیم، یعنی برای زبان پهلوی واژه‌سازی کرده. این نکته‌ی خیلی مهمی است پیرامون نویسنده‌ی شکنندگان.

ببینید مردان فرخ چه تسلطی بر زبان و فرهنگ ایران زمین داشته !!! حالا چرا صادق هدایت فقط 6 فصل آخر کتاب را ترجمه کرده؟ به واسطه‌ی دیدگاه خاصی که هدایت داشته و آن چند فصل آخر کتاب ارضایش می‌کرده، صادق هدایت معتقد بود که تمام گرفتاری‌های ما در حمله‌ی اعراب به ایران نهفته است. و به آن بخش‌هایی از کتاب پرداخته که در رد بینش‌های سامی است و بقیه‌ی کتاب برایش جذابیتی نداشته، فصل‌های 4 و 8 کتاب هم در کتاب تعالیم مغان آر سی‌زیر هست که ترجمه شده، فصل نهم را هم که من در کتاب دینکرد می‌آورم، البته 5 فصل اول کتاب را یکی از اساتید (محمدرضا خسروی) در تحقیق پایان‌نامه‌ی فوق‌لیسانس خودشان زیر نظر خانم مهشید میرفرخایی ترجمه کرده‌اند. تقریباً 80 درصد کتاب به زبان فارسی ترجمه شده، اگر زمان مهلتی بدهد شما مطمئن باشید شکنندگان و بیچار را مانند دینکرد با تمام ترجمه‌ها و ترجمه‌ی روان به همراه واژه‌شناسی و متن بازسازی‌شده‌ی پهلوی با آوانویسی به چاپ خواهیم رساند.

س: یعنی استاد شما نوید این را می‌دهید که ما روزی این کتاب را چاپ شده بینیم؟
ج: بله، باید این کار روزی صورت بگیرد، نه فقط شکنندگان بلکه کل دینکرد، یسنا سه زبانه و حتی دادستان دینیک که البته شنیده‌ام دانشمند گرانقدر ایرانی خانم دکتر کتایون مزدابور هم روی این کتاب کار می‌کنند که بسیار مایه‌ی سرور است.
س: استاد از شکنندگان در بیابیم و برگردیم روی مبحث کتاب دینکرد. یک بیوگرافی اجمالی از سیر کارتان بر روی دینکرد به ما بدهید؟

ج: من کار به صورت آکادمیک بر روی دینکرد را از سال 1370 شروع کردم، تقریباً 15 بار متن را به طور کامل نوشته و روی دستور زبان و واژه‌شناسی آن کار کرده‌ام. روی واژه‌های خوانده‌نشده، غلط‌های املائی متن به کرات کار کرده‌ام و هر بار با یک ترجمه و یا یک متن پهلوی تطبیق دادم، بعد پیدا کردن سر و ته جمله‌ها بود که با افتخار می‌توانم بگویم که به پایان رساندم و تایپ کامپیوتری‌اش را هم خودم انجام دادم، تصحیح متن کامپیوتری و حتی حاشیه‌سازی‌ها هم همه کار خودم است. به قولی مانند صنعتگران قرون وسطی تمام کار از پیدا کردن نسخه‌های خطی از کتابخانه‌های هند - انگلیس و ایران تا پایان کار و رساندن به مرحله‌ی چاپ به عهده‌ی خودم بود. در اینجا لازم می‌دانم از زحمات بسیار زیاد جناب آقای شاه‌فریدون بنداری تشکر کنم که در کتابخانه‌ی یگانگی بسیار یاری‌رسان من بودند. گرم‌ترین درودهایم را نثارشان می‌کنم.

من اهورامزدا را سپاس‌گزارم که این افتخار را نصیب من کرده تا بتوانم روزانه به این اندازه با این نامه‌ی مینوی و کتاب آسمانی در تماس باشم.

س: استاد به نظر خود شما چرا روی کتاب دینکرد که به نوعی گنجینه‌ی بزرگی است از نیاکان ارجمند تا امروز کار گسترده‌ای صورت نگرفته و تنها به نوعی شما در این راه قدم گذاشته‌اید؟

ج: برای خود من همیشه جای ابهام بوده که چرا کتاب دینکرد اینقدر مغموم واقع شده، و جامعه‌ی آکادمیک و جامعه‌ی زرتشتیان نسبت به کار روی این کتاب راغب نبوده‌اند؟ زمانی که کار بر روی این کتاب را شروع کردم متوجه سختی خاص کار شدم، ترجمه‌ی صحیح این کتاب فردی را می‌طلبد که غیر از تسلط بر علم لغت و ادبیات و گرامر زبان پهلوی، دستی هم در فلسفه داشته باشد. من تاکید می‌کنم مطالعاتی

که بر روی فلسفه‌ی افلاطون و ارسطو، حکمت خسروانی و حکمت اشراقی داشته‌ام در حل ترجمه‌ی دینکرد جدا برای من راهگشا بود.

س: این تأثیرات افکار و فلسفه‌ی یونانی در دینکرد را که می‌فرمایید منظور چه‌جور تأثیری است؟ لطفا روشن‌تر بفرمایید.

ج: من شروع آن را با پناهنده‌شدن گروه فلاسفه‌ی یونانی به دربار ایران به‌طور اخص خسرو انوشیروان می‌دانم. می‌دانید که انوشیروان فلسفه‌ی یونانی را می‌دانست، این گروه حکمای یونان پس از ورود کتاب متافیزیک ارسطو را به زبان پهلوی ترجمه و خلاصه می‌کنند و به نزد انوشیروان پیشکش می‌کنند. بعد این کتاب دوباره به لاتین ترجمه می‌شود و امروز هم در واتیکان موجود است. بی‌تردید موبدان ساسانی با فلسفه‌ی فکری افلاطون و ارسطو آشنا بوده‌اند، چنانکه متقابلاً حکمای یونان با حکمت خسروانی و فلسفه‌ی مغان آشنایی داشته‌اند. این تأثیر متقابل را در کتاب‌های دوطرف می‌توان مشاهده کرد. چنانکه ترجمه‌ی یکی از فصل‌های دینکرد عیناً ترجمه‌ی واژه به واژه‌ی یکی از بخش‌های کتاب متافیزیک ارسطو است. و متقابلاً افلاطون از معلمی به‌نام زرتشت و آموزه‌های بی‌مانندش در چند هزار سال پیش از خود سخن می‌راند و ارسطو از حکمت و آموزش‌های مغان پارس.

من این مباحث را سند محکمی می‌دانم که نشان می‌دهد آشنایی و تعامل فرهنگی ما و یونان از زمان ابونصر فارابی و یعقوب اسحاق کندي نیست بلکه ریشه در درازای تاریخ دارد.

س: از حکمت حرف زدید استاد، سرخط‌های حکمت خسروانی در کتاب دینکرد تا چه حد مشهود است؟

ج: من سال‌ها با حکمت‌الاشراق سهروردی سروکار داشتم. به‌نوعی ذخیره‌ی ذهنی من است مثل دینکرد که تقریباً حفظ هستم و هرگاه با یک نوشته یا کتابی سروکار داشتم که شباهت‌هایی با حکمت اشراقی در مفاهیم متن آن هست به‌نوعی در نظر من آشنا می‌آمد و متوجه می‌شدم که این متن تا چه حد با نوشتار و فلسفه‌ی سهروردی می‌تواند نزدیک باشد، مثل این‌که شما دیوان حافظ را حفظ باشید و این طبیعی است که اگر یک بیت و یا غزلی شبیه اشعار حافظ باشد در دید شما آشنا می‌آید.

من در ترجمه‌ی دینکرد متوجه 4 واژه‌ی بارز شدم:

1) روشنی بن روشن Rosnih-e-Bun-Rosn

2) پیروگ (فروغ) PeRog یا FRog

3) برراه (پرتو) bRah

4) بام bam

که مرتب تکرار می‌شد و اوایل مفهوم آن را به‌طور دقیق نمی‌فهمیدم. به ترجمه‌ی فرانسوی دامنش هم رجوع کردم، در آن بخش‌هایی که این اصطلاحات می‌آمد چیز راهگشایی پیدا نکردم ...

خوب ما در اوستا واژه‌ای داریم به‌نام ینغروشین به معنی روشنایی ناپیدا کرانه و می‌دانستم که زمانی‌که با این واژه روبرو می‌شوم با چه ساختار واژه‌ای و معنایی سروکار دارم، ترجمه‌ی روان "روشنی‌ایی بون روشن" می‌شود؛ روشنایی بنیاد همه‌ی روشنایی‌ها، متوجه شدم هرگاه در دینکرد می‌خواهند پیرامون سپنتامینیو و ذات آن سخن بگویند یکی از خصلت‌های سرشتش روشنی‌ایی بن رووشین است.

خوب این Rosnih-e-Bun-Rosn (روشنایی بنیاد همه‌ی روشنایی‌ها) از نظر معنایی چه تفاوتی مگر با نورالانوار سهروردی دارد؟ دینکرد می‌گوید این روشنایی بنیاد همه‌ی روشنایی‌ها بعد از خودش پیروگ (FeRog) را خلق کرد یعنی پیروگ نوری است که سرشتش از گوهره‌ی ذات نورانی خداوندی یا همان بنیاد همه‌ی روشنایی‌هاست. دینکرد می‌گوید این نور پیروگ، وهمن است. وهمنی صفت، تعریف این نور دوم منطبق است بر نورالقرب سهروردی، این دومین تکانی بود که به ذهن من می‌داد!! پس ا زیروگ، برراه (bRah) خلق می‌شود به معنی پرتو. متوجه شدم این تعریف دینکرد با نور قاهر سوم حکمت‌الاشراق سهروردی یکی است، زمانی که به مرحله‌ی چهارم نور

یا بام (bam) می‌رسیم باز هم تعاریف سهروردی را با حکمت خسروانی منطبق می‌بینیم. جالب‌تر از همه‌ی این‌ها در یکی از فصل‌های دینکرد مطرح می‌شود که پس از مرحله‌ی چهارم نور، آمیختگی نور با ظلمت آغاز می‌شود و آنقدر پیش می‌رود تا نور ضعیف شده و به تاریکی مطلق می‌رسد. خوب این ظلمت در تعریف حکمت خسروانی دقیقا همان چیزی است که سهروردی آن را (غسق) می‌داند.

مورد دیگری را خدمتان عرض می‌کنم، حکیم سهروردی یک واژه را مرتب به‌کار می‌برد به‌نام (فرشادشور) مثلا فرشادشور از زرتشت چنین نقل کرد... من تعجب می‌کردم که ما چنین فردی را در فرهنگ مزدیسنی نداریم؟ متوجه شدم که سهروردی نتوانسته واژه‌ی فرشوشتر را درست تلفظ کند و نام فرشوشتر دانا را فرشادشور می‌آورده !!

در جاهایی از دینکرد از نور اسپهبد سخن رانده می‌شود، در دینکرد به صراحت از کالبد‌های تنانی نور سخن رفته، می‌گوید و همن برای ذات خداوندی کالبد تنانی است، و همن (اندیشه نیک) دور اهورامزدا را گرفته است و ذات نورانی خداوند برای او (اندیشه نیک) جان گوهرین است. خود و همن برای مرتبه‌ی پایین‌تر از خودش جان گوهرین است، مرتبه‌ی پایین‌تر برای و همن کالبد تنایی ... مرتبه به مرتبه برای پایین از خودشان جان گوهرین هستند و بالعکس برای بالاتر از خودشان کالبد تنایی ...

عین همین تقسیمات دینکرد در حکمت‌الاشراق وجود دارد، جالب آن‌که دینکرد تقسیمات یا طبقات چهارگانه‌ی نور را مرتب به‌کار می‌گیرد. من توجه شما را به فصل‌های 190 به بعد کتاب سوم دینکرد جلب می‌کنم. در ادامه متوجه شدم که این تعاریف طبقات چهارگانه نور را برای خود دینکرد هم به‌کار برده‌اند، در فصل 420 کتاب سوم عنوان می‌شود که دینکرد اول چون از سرشت اندیشه‌های اشوزرتشت و از پرتو سخنان او گرفته شده بود از نظر پایه‌ی معرفتی مانند نورالانوار و هم‌پایه‌ی شیدان‌شید بود، بعد در تخریب‌های اسکندر گجسته کتاب آسیب می‌بیند. درست است که دوباره بازسازی می‌شود اما دیگر مثل پایه‌ی اول نور نیست بلکه هم‌پایه‌ی معرفتی مرتبه‌ی دوم نور یا پیروگ است.

س: یعنی استاد تدوینگر (آذرباد پسر امید) کتاب را با اوستا مقایسه و یا به‌نوعی هم‌پایه فرض کرده است؟

ج: بله، آذرباد پسر امید طوری سخن می‌گوید که گویی اوستا و دینکرد یک کتاب بوده است. بعد دوباره برای بار سوم در دوره‌ی ساسانیان موبدی به‌نام تنسر (توسر) دوباره بازسازی‌اش می‌کند ولی این بازسازی دیگر در پایه‌ی معرفتی شیدان‌شید و یا پیروگ نیست بلکه مرتبه‌ی آن مثل مرتبه‌ی سوم نور است و هم‌پایه‌ی برآه است. پس از حمله‌ی اعراب و تباهی ایشان و تخریب آثار فرهنگی ایران در اینجا می‌گوید: من هیرید آذرباد پسر امید برای بار چهارم دینکرد از دست‌رفته را بازسازی کردم اما می‌دانم که از نظر پایه‌ی معرفتی از شیدان‌شید (روشنایی بنیاد همه‌ی روشنایی‌ها) بهره ندارد بلکه از بام Bam بهره دارد، بعد آرزو می‌کند که در زمان ظهور هشیدر (اشیدر) پسر زرتشت، این کتاب بازسازی شود و به مرتبه‌ی نورالانوار اولیه رجعت کند !! حتی زمانی‌که پیرامون تاریخ ایران‌زمین هم بحث می‌شود، این طبقه‌بندی‌های چهارگانه مطرح می‌شود، سیر مادی تاریخ ایران از شیدان‌شید تا ظلمت و سپس حرکت دوباره به‌سوی افق روشن به‌تصویر کشیده می‌شود.

من تردیدی ندارم که حکمت‌الاشراق سهروردی ترجمه‌ی عربی‌شده‌ی تئوری فلسفی حکمت خسروانی است و یک اخذ مستقیم است تنها به‌نوعی سهروردی مبحث را اسلامیزه کرده است.

ادامه دارد...